

بازتاب باورهای زروانی در قصه‌های عامیانه مکتوب ایرانی (مورد پژوهانه: داراب‌نامه و قصه حمزه)

امید گل‌عنبری^۱/امیرعباس عزیزifar^۲

چکیده

تاریخ عهد ساسانی یکی از مهم‌ترین ادوار تاریخی اجتماعی و سیاسی اعتقادی سرزمین ایران است. مطالعه جنبه‌های اعتقادی و باورداشتی مردم ایران در این برهه تاریخی، در بافت متون ادبی و عامیانه، پژوهشی در خور توجه است. زروانیسم یکی از مهم‌ترین و فلسفی‌ترین مکاتب اندیشگانی و اعتقادی ایران در برهه تاریخی ساسانیان است که تأثیر مستقیمی بر روایات و قصه‌های عامیانه داشته است. زروان، چنانکه از متون پهلوی برمی‌آید، خدایی مستقل بوده و در رأس اهورامزدا و اهریمن، دوگانه‌گرایی زرتشتی را تحت تأثیر قرار داده است. این جستار در قالب پژوهشی بینارشته‌ای و به شیوه توصیفی تحلیلی در پی خوانشی تاریخی اعتقادی از دوره ساسانی بر پایه متون عامه است. از میان امهات متون قصه‌های عامیانه مکتوب ایرانی دو قصه داراب‌نامه طرسوسی و قصه حمزه گزینش شده است. دلیل گزینش این دو قصه همسانی یا تقریب بُن‌مایه، زبان و زمان آنها و نیز میزان بازتاب مؤلفه‌های زروانی در آنهاست. مسئله این پژوهش این است که زروانیسم چه تأثیری بر متون عامه داشته است، جلوه باورهای این آیین در این متون شامل چه مؤلفه‌هایی است و بسامد کدام باور بیش از دیگر باورهاست؟ به نظر می‌رسد متون عامه‌ای که دارای بُن‌مایه‌های حماسی اساطیری و مربوط به دوره تاریخی ساسانیان هستند، بیش از دیگر متون با این باورها در آمیخته‌اند. چنانکه میزان بازتاب این باورها در داراب‌نامه بیش از قصه حمزه است. مهم‌ترین باورهای زروانی بازتاب یافته در این دو قصه شامل این موارد است: فال‌گیری و اسطرلاب‌نگری، نگاه منفی به زن، سرنوشت محتوم، اعتقاد به جزا و پاداش این جهانی، نکوهش آرز، بازتاب معنادار اعداد رمزی هفت و دوازده، بخت و اقبال، حضور پرسامد حکیمان و خلقت‌های گوناگون و فراواقعی، اسطرلاب‌نگری با ۴۸ مورد، عدد رمزی هفت با ۳۶ مورد، محتوم بودن سرنوشت با ۳۰ مورد، حضور حکیمان با ۲۹ مورد، خلقت‌های گوناگون و فراواقعی با ۲۹ مورد، عدد رمزی دوازده با ۲۶ مورد، نگاه منفی به زنان با ۲۵ مورد، جزا و پاداش این جهانی با ۱۲ مورد، بخت و اقبال با ۸ مورد و نکوهش آرز با ۷ مورد به ترتیب بیشترین بسامد را دارا هستند. واژگان کلیدی: ساسانیان، زروان، داراب‌نامه طرسوسی، قصه حمزه.

A study on reflection of Zarwani Beliefs in Iranian Written Folk Tales (Case study: Darabnameh and Hamza's story)

Omid Golanbari³/Amirabbas azizifar⁴

Abstract

The history of the Sassanid era is one of the most important historical-social and political-religious periods of Iran. The study of the doctrinal and ideological aspects of the Iranian people in this historical period, in the context of literary and folk texts, is a remarkable research. Zarwanism is one of the most important and philosophical schools of thought and belief in Iran during the Sassanid historical period that had a direct impact on folklore and folk tales. This research is in the form of interdisciplinary research and descriptive-analytical method following a historical-doctrinal reading of the Sassanid period based on folk texts. Among the most important texts of Iranian written folk tales, two stories of Darabnameh Tarsousi and the story of Hamza have been selected. The reason for choosing these two stories is their similarity or approximation, their language and time, as well as the degree of reflection of Zarwani components in them. The issue of this research is what effect has Zarwanism had on folk texts, what are the components of the beliefs of this religion in these texts, and which belief is more frequent than other beliefs? It seems that popular texts that have epic-mythological themes and belong to the Sassanid historical period, more than other texts are associated with these beliefs. The most important Zarwani beliefs reflected in these two stories include, namely, divination and astrology, negative view of women, inevitable destiny, belief in the punishment and reward of this world, condemnation, meaningful reflection of the symbolic numbers seven and twelve, luck, the frequent presence of sages and various and surreal creations. The article concludes that astrology with 48 cases, code number seven with 36 cases, inevitability of fate with 30 cases, presence of sages with 29 cases, various and surreal creations with 29 cases, code number twelve with 26 cases, negative view of women with 25 cases, punishment and the reward of this world with 12 cases, luck with 8 cases and condemnation with 7 cases have the highest frequency, respectively.

Keywords: Sasanians, Zarwan, Darabnameh of Tarsousi, Hamza's story

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه رازی. این مقاله برگرفته از پایان‌نامه کارشناسی ارشد امید گل‌عنبری با عنوان «بررسی باورهای زروانی در داراب‌نامه طرسوسی» در دانشگاه رازی است. *تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۱۱ *تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۰۲

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی، (نویسنده مسوول و استاد راهنما)

۳. M.A. student of Persian language and literature, Razi University. Email: golanbari.omid@gmail.com

۴. Assistant Professor of Persian language and literature, Razi University. Email: a.azizifar@razi.ac.ir

مقدمه

دوره ساسانی دوره شکوفایی زروانیسم بود که در پی آن عقایدی همچون جبر و اختیار، تقدیر، تأثیر حرکات ستارگان و... تفسیرهای تازه‌ای به خود گرفت. در *ملل و نحل* از دهریون با عنوان «مجوس‌ها» نام برده شده و اعتقاد بر این است که «مجوسیه‌ها می‌گویند نور ازلی است و ظلمت حادث است. آنها زروان را به‌عنوان مبدأ آفرینش می‌دانند.»^۱ در باب زروانیسم در دوره ساسانی باید دو گونه از آن را تمییز داد: یک نوع مربوط به آیین زروانیسم ایران باستان و نوع دیگر مربوط به فرقه دهریون در زمان ساسانیان.^۲ پادشاهان ساسانی با تلقی زروان در مقام خدای زمان به تبلیغ و بازسازی آن پرداختند. چنانکه یزدگرد دوم با تعیین هدایایی عیسویان ارامنه را به پذیرش این آیین تشویق کرد.^۳ زروانیسم را دین و آیین «حکیمان» نامیده‌اند و از این جهت تأثیری ژرف بر مکاتب فلسفی یونان گذاشته است.^۴ در این تفکر صورت‌های گوناگون تمثیلی به‌وضوح برای تنبیه یا ترغیب انسان به کار رفته است. صورت‌های تمثیلی نتیجه تفکر زروانی است، برخلاف زرتشت که پیدایش نیک و بد را حاصل «اندیشه» می‌داند. زروان معادل «آیون» (Aeon) در سنت «هلنی» است. نیومن معتقد است بین مفهوم آیون و زروان مشابهت وجود دارد، آیون به معنای اعصار، ادوار و مشیات است، وجودی سرمدی که زمان قرینه آن در جهان حس است.^۵ زروانیان طول تاریخ جهان را دوازده هزار سال می‌دانستند که نه هزار سال آن به فرمان اهریمن و سه هزار سال آن به فرمان اورمزد است، تا آنکه تاریخ (زمان کران‌مند) به پایان رسد و فرمان‌روایی مطلق اورمزد به ابدیت بپیوندد.^۶ از میان قصه‌های عامیانه مکتوب فارسی دو قصه *داراب‌نامه* طرسوسی و قصه حمزه، به‌ویژه *داراب‌نامه*، از اهمیتی ویژه برخوردارند: یکی به دلیل آنکه پاره‌ای از آیین‌های ایرانی و غیر ایرانی در آنها دیده می‌شود و دیگر از آن روی که بازتاب‌دهنده اساطیر و حماسه‌های ایرانی هستند. شاید بتوان گفت در این قصه‌ها اندیشه‌های اعتقادی ایرانی، نظیر زروانی و زرتشتی، به‌واسطه مواجهه با اندیشه‌های اسلامی راهی برای نشو و نما یافته است و سفر شخصیت‌های اساطیری و حماسی و تاریخی این آثار به اقصای شرق و جنوب (سفر داراب و اسکندر به هند و عمان و جزایر دریابار و مصر و حتی یونان و سفر امیر حمزه به اقصای عالم، حتی به عالم ماوراء) در جهت احیا و نشر باورهای ایرانی بوده است. چنانکه بعد از ورود اسلام و محدودیت طرفداران زرتشتی، گروهی از این

۱. عبدالکریم شهرستانی، *ملل و نحل*، تصحیح سید محمدرضا جلالی نائینی، ترجمه افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی (تهران: اقبال، ۱۳۵۰)، ص ۱۸۰.

۲. یحیی صولتی چشمه چاهی، حسین کلباسی اشتری، «جایگاه زمان در نزد دهریون»، حکمت و فلسفه، سال دهم، شماره دوم (تابستان ۱۳۹۳)، ص ۷۸.

۳. همان، ص ۷۹.

۴. پرویز اذکابی، «قبیله مغان»، چستا، سال یازدهم، شماره ۱۰۱ (مهر ۱۳۷۲)، ص ۳۲.

5. A. H. Newman, E. F. Scott, "Aeons", *Encyclopedia of religion and ethics*, Edited by James Hasting, Vol. 1, New York: Charles Scribner's Sons, (1920), p: 148.

۶. آرتور کریستن‌سن، *مزدآپرستی در ایران قدیم*، ترجمه ذبیح‌الله صفا (تهران: هیرمند، ۱۳۷۶)، ص ۳۴۹.

جماعت مهاجرت را ترجیح دادند و در قرن هشتم میلادی از جزیره هرمز راهی گجرات در هند شدند.^۱ پژوهش حاضر برحسب مطالعه کتابخانه‌ای و روش توصیفی تحلیلی، ابتدا در باب موضوع محوری پژوهش، یعنی زروان و زروانیسم، بحث می‌کند و سپس با مطالعه منابع هدف (داراب‌نامه طرسوسی و قصه حمزه) بازتاب باورهای زروانی و میزان بسامد آنها را در این قصه‌ها می‌کاود.

در باب زروانیسم کتاب‌ها و مقاله‌های متعددی نگاشته شده است، از جمله *آیین زروانی: مکتب فلسفی عرفانی زرتشتی بر مبنای اصالت زمان* (۱۳۸۴) از مسعود جلالی مقدم که نویسنده به بررسی اندیشه زروانی و بنیان‌های فلسفی و عرفانی آن در آیین زرتشتی پرداخته است. رابرت چارلز زرن^۲ در کتاب مهم *زروان یا معمای زرتشت‌گری* (۱۳۸۴) به سیر تاریخی مقوله زروان و آیین‌های زرتشتی پرداخته است. ژاک دوشن گیمن در مقاله‌ای با عنوان «آراء گوناگون درباره زرتشت» (۱۳۸۳) آرای پژوهشگران غربی در باب زرتشت و نیز آرای زرن در باب زروان را نقد و تحلیل کرده است. همین نویسنده در پژوهشی دیگر با عنوان «یادداشت‌هایی در باب زروانیسم در پرتو زروان زرن» (۱۹۵۶)، در نشریه *مطالعات خاور نزدیک*، به بررسی ژرف آیین زروان پرداخته است. مصطفی رحیمی نیز در مقاله «زروان کیست» (۱۳۸۱) چهره زروان و اندیشه‌های وی را به صورت پراکنده بررسی کرده است. میثاق امین در پژوهش «زروان در گذر تاریخ» (۱۳۸۹) به وجه تسمیه زروان، اسطوره زروان و صفات او پرداخته است. کلتوم غضنفری در «باورهای زروانی در داستان رستم و اسفندیار» (۱۳۹۴) عناصر زروانی این داستان و میزان تأثیر این عناصر بر نبرد دو پهلوان را، با تأکید بر نقش سرنوشت، مطالعه کرده است. «بررسی فلسفه زروان در تفکرات دینی بر پایه اندرزنامه‌های پهلوی» (۱۳۹۵) عنوان پژوهشی از حمید کاویانی پویا و زهرا پیله‌وریان است. نویسندگان این مقاله معتقدند برخی آموزه‌های زروان‌باوری همچون تقدیرگرایی، زن‌ستیزی و باور به تأثیر ستارگان و همچنین توسل به دعا و قربانی در باورهای مزدیسنی نقش نمایان و پررنگی داشته‌اند.

زروان و زروانیسم

در باب وجه تسمیه زروان تا به حال نظرات مختلفی مطرح شده است که برای پرهیز از زیاده‌گویی، خوانندگان را بدان ارجاع می‌دهیم.^۳ اما در باب تاریخ ظهور کیش زروانی، برخی از پژوهشگران آن را متعلق به پیش از زرتشت می‌دانند، ولی نظرهای دیگری نیز وجود دارد دال بر اینکه این آیین در دوره هخامنشی بر اثر نفوذ عقاید بابلی پیدا شده و احتمالاً در دوره اشکانی از پذیرش عام برخوردار بوده است. از نظر جان

۱. اردشیر آذرگشسب، مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان (تهران: فروهر، ۱۳۵۸)، ص ۵۹.

2. R. C. Zaehner

۳. میثاق امین، «زروان در گذر تاریخ»، فصلنامه پژوهشی اقوام و مذاهب، سال چهارم، شماره شانزدهم (پاییز ۱۳۸۹)، صص ۱۳۷-۱۴۰.

هینلز این آیین نهضتی متفکرانه و فلسفی برخاسته از درون دین زرتشتی است و نه فرقه‌ای متمایز.^۱ امیل بنونیست نیز کیش زروانی را به پیش از زرتشت و زمان هخامنشیان نسبت می‌دهد.^۲ اما اوج گسترش آیین زروانی مربوط به عهد ساسانی است. شیپمان کلمه زروان را منحصر به دوره ساسانی می‌داند.^۳ اما آرتور کریستن سن زروان را برخاسته از کیش زرتشتی شایع در غرب ایران و مربوط به دوره هخامنشی می‌داند که در آن اهورامزدا و اهریمن دو برادر همزاد فرزندان زروان هستند.^۴ در باب جنس این خدا باید گفت در افسانه‌های ایران باستان زروان را موجودی نر ماده تصور کرده‌اند، اما در روایت‌های متأخر او را صاحب زنی دانسته‌اند «خوشبیزگ» نام که از ازدواج آنان فرزند توأمان (دوقلو) پدید آمده است.^۵

گرچه اعتقاد زروانی از دین مزدایی رخت بریست، اما پس از ظهور اسلام، در جامعه ایرانی مسلمان به گونه دیگری ادامه یافت. اعتقاد به دهر و زمانه به مثابه منبع سرنوشت، جبر تقدیری، اعتقاد به تعیین سرنوشت در آسمان، عقیده به تأثیر ستارگان و انتقال خواست آسمان از طریق اجرام فلکی نمونه‌هایی از تداوم این مذهب در بین عامه است.^۶ در اواخر عهد ساسانی، عقیده زروانی موجب شد مردمان به جبر اعتقاد پیدا کنند که این همچون زهری جانگزای بود که روح مزدیسنی قدیم را از پای درآورد.^۷ محمد معین معتقد است باور به زروان تنها در میان طبقات اشراف و دربار رواج داشته است.^۸ به نظر مهرداد بهار زروان گرچه در اوستا شخصیتی کم‌اهمیت است، در دوره ساسانیان خدایی سخت مورد ستایش توده مردم بوده و سرچشمه هستی تلقی می‌شده است و همتای او در ریگ ودای هند «پرچاپتی» است.^۹

بازتاب باورهای زروانی در قصه‌های عامیانه مکتوب ایرانی

در داراب‌نامه و قصه حمزه، به‌ویژه در *داراب‌نامه*، بازتاب عقاید آیینی دوره ساسانی، از جمله آیین زروانی، به وضوح دیده می‌شود. در ادامه به تأثیر مهم‌ترین باورهای زروانی بر این قصه‌ها می‌پردازیم.

طالع‌نگری و پیش‌گویی

فال‌گیری و اسطرلاب‌نگری با احوال ستارگان و منطقه البروج ارتباط دارد. تعیین منطقه البروج (گاه‌شماری ایرانی) در اعتقادات زروانی ریشه دارد. از این حیث می‌شود گفت ایرانیان از پیش‌تازان علم نجوم در دنیا

۱. جان هینلز، *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی (تهران: چشمه، ۱۳۷۳)، ص ۱۱۱.
۲. امیل بنونیست، *دین ایرانی*، ترجمه بهمن سرکارتی (تهران: قطره، ۱۳۷۷)، ص ۵۱.
۳. کلاوس شیپمان، *مبانی تاریخ ساسانیان*، ترجمه کیکائوس جهاننداری (تهران: فرزاد روز، ۱۳۸۵)، ص ۸۸.
۴. آرتور کریستن سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی (تهران: صدای معاصر، ۱۳۸۵)، ص ۱۸.
۵. همان، ص ۱۰۹.
۶. مسعود جلالی مقدم، *آیین زروانی: مکتب فلسفی عرفانی زرتشتی بر مبنای اصالت زمان* (تهران: گوته، ۱۳۷۲)، ص ۸۵.
۷. کریستن سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ص ۳۱۱.
۸. محمد معین، *مزدیسنا و ادب پارسی*، ج ۱ (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۴)، ص ۱۲.
۹. مهرداد بهار، *پژوهشی در اساطیر ایران*، پاره نخست (تهران: توس، ۱۳۶۲)، ص ۱۲۳.

بوده‌اند. چنانکه قدیم‌ترین تقویم را تقویم جلالی می‌دانند.^۱ بنا به نظر کریستن‌سن از هنرهای مغان تفأل بود، چون به آتش مقدس می‌نگریستند، از آینده خبر می‌دادند و با حساب‌های نجومی زایجه را طالع می‌گرفتند.^۲ بازتاب این نگاه در جای‌جای *داراب‌نامه* دیده می‌شود. در این قصه برای اسطرلاب‌نگری، احوال اختران را رصد می‌کنند، خُراقه به آفتاب می‌گذارند و از حال نُه فلک و دوازده برج و هفت سیاره بر می‌رسند^۳ یا علم تعبیر خواب را به مدد رصد ستارگان و اسطرلاب فرامی‌گیرند و گزارش می‌کنند.^۴ خرنطینوس حکیم، وزیر لکناد، نیز کارش تعبیر خواب و آینده‌نگری است.^۵ گاهی این روش اسباب امرار معاش بوده است.^۶ چنانکه از آن در موارد مختلفی استفاده می‌کرده‌اند:

کشف هویت افراد: امیر مردو برای کشف هویت داراب از اسطرلاب کمک می‌گیرد.^۷ جمهرون نیز به مدد اسطرلاب هویت داراب را درمی‌یابد.^۸

یافتن و بازشناسی افراد یا اشیای گمشده: طالینوس با کمک اسطرلاب مخفی‌گاه داراب را می‌یابد.^۹ در جاهای دیگری از داراب‌نامه نیز به این موضوع اشاره شده است.^{۱۰} در قصه حمزه نیز قارن در دو جا از وزیر خود می‌خواهد که با کمک اسطرلاب دریابد که امیر حمزه کجاست.^{۱۱} ارسلان از آصف وزیر می‌خواهد در رمل بنگرد تا بداند فرخ لقا کجاست.

ازدواج: فیلقوس در باب ازدواج دختر خود با داراب و سعدی یا نحسی این وصلت از وزیر خود می‌خواهد اسطرلاب به آفتاب گذارد.^{۱۲} همچنین برای ازدواج امیر حمزه با دختر شاه ناصر مصری با رمل اختیار سعد می‌کنند.^{۱۳}

طالع‌بینی حال و اوضاع افراد: آبان‌دخت از ارسطاطالیس حکیم می‌خواهد اسطرلاب به آفتاب گذارد و طالع او را رصد کند.^{۱۴} در قصه حمزه القش وزیر در طالع بخت جمال می‌نگرد و در رمل می‌بیند که تا چهل روز بخت بر وی گران است.^{۱۵}

۱. صولتی چشمه چاهی و کلیسای اشتری، صص ۷۵-۸۶.

۲. کریستن‌سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ص ۱۲۹.

۳. ابوطاهر طرسوسی، *داراب‌نامه*، به کوشش ذبیح‌الله صفا، ج ۱ (تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۸۹)، ص ۱۳۴.

۴. همان، ص ۳۹۴.

۵. همان، ص ۱۴۲.

۶. همان، ص ۴۰۱.

۷. همان، ص ۲۰.

۸. همان، ص ۴۰.

۹. همان، ص ۱۳۴.

۱۰. همان، ج ۱ و ۲، صص ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۳۷.

۱۱. قصه حمزه، به کوشش جعفر شعار، ج ۲ (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۷)، صص ۳۵۰-۳۵۱.

۱۲. طرسوسی، ج ۱، ص ۳۸۷.

۱۳. قصه حمزه، ج ۱ و ۲، صص ۱۸۲، ۳۵۳، ۳۶۳.

۱۴. طرسوسی، ص ۵۲۵.

۱۵. قصه حمزه، ج ۱، ص ۱۳.

رصد زمان سفر: امیر حمزه برای سفر به سرانندیب از یاران می‌خواهد با استفاده از رمل و اسطرلاب اختیار زمان سعد کنند.^۱

امور مربوط به جنگ: هدف از اسطرلاب‌نگری در این موضوع چگونگی تسخیر قلعه یا حصار حصین یا رصد زمان سعد برای حمله است. داراب برای فتح قلعه خورش از خریتینوس حکیم می‌خواهد اسطرلاب به آفتاب گذارد تا طریق فتح ممکن شود و او نیز با رصد احوال فلکی، راه چاره را به داراب می‌گوید.^۲ در جاهای دیگری از داستان نیز به این موضوع اشاره شده است.^۳

طالع مولود: داراب از هرنقالیس حکیم می‌خواهد اسطرلاب به آفتاب گذارد و ببیند فرزندش که از طمروسیه پدید آمده، چه سرنوشتی در آینده دارد.^۴

پیش‌بینی رخداد‌های آینده: در مواردی پیش‌بینی رخدادها را به «هیگلی» نسبت می‌دهند. چنانکه هیگل خورش از گذشته و آینده خبر می‌دهد.^۵ به نظر می‌رسد پیش‌بینی رخداد‌های آینده از سوی این هیگل معنایی داشته باشد. محمد معین وجود معابد، صومعه‌ها (و به تبع آن هیگل) را نمادی از آتشکده‌های زرتشتی می‌داند که زرتشتیان مهاجر در هندوستان دایر کردند.^۶ هنگاموش و لکهر، امیران شارسرستان‌هایی به همین نام، به مدد اختربینی و رصد ستارگان از رخداد‌های آینده باخبر می‌شوند.^۷ نیز در بخش‌های دیگری از قصه به این امر تصریح شده است.^۸

رصد زمان سعد برای انجام کار: عبقرهود برای رصد بهترین زمان برای کشتن داراب و یارانش اسطرلاب‌نگری می‌کند.^۹ در دو جای دیگر از *داراب‌نامه* هم این موضوع دیده می‌شود.^{۱۰}

بازتاب پرسامد و معنادار اسطرلاب‌نگری در این قصه‌ها تا بدانجاست که حتی موجودات ماورائی همچون اجنه و پریان نیز اسطرلاب‌نگری می‌کنند. برای نمونه در قصه حمزه، از رع پری از سلاسل وزیر می‌خواهد در رمل ببیند که آیا امکان تسخیر شارسرستان زرین وجود دارد.^{۱۱} همین وزیر در شهر پریان نیز با استفاده از رمل حمزه را که گم شده است، می‌یابد.^{۱۲}

۱. همان، ص ۱۵۰.

۲. طرسوسی، ج ۱، ص ۲۲۱.

۳. همان، ج ۲، صص ۶۷، ۱۱۸، ۱۵۲، ۲۱۹.

۴. همان، ج ۱، ص ۲۷۵.

۵. همان، ج ۱، ص ۲۳۶.

۶. معین، ج ۱، صص ۲۱-۲۴.

۷. طرسوسی، ج ۲، ص ۳۰۸.

۸. همار قضاهر و انگیزه‌آده تصویر شده ن، صص ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۲۰، ۳۲۲.

۹. همان، ج ۱، ص ۲۴۳.

۱۰. همان، صص ۳۹۳، ۴۳۰.

۱۱. قصه حمزه، ج ۱، ص ۲۱۰.

۱۲. همان، ص ۲۲۱.

نگاه منفی به زن

بنا به نظر برخی پژوهشگران وقتی اهرمزد به نیکان زنان داد، زنان به نزد اهریمن گریختند و چون اهرمزد نیکان را سعادت بخشید، شیطان (اهریمن) نیز زنان را سعادت بخشید. اهرمزد ترسید مبادا زنان با نیکان آمیزش کنند و گزند بدیشان رسد، پس تدبیری اندیشید و خدایی «نرسا» نام را بیافرید که جوانی پانزده ساله شد. او را برهنه در پی شیطان گماشت تا زنان او را ببینند و فریفته شوند و وصل او را از شیطان بخواهند. پس زنان دست‌ها به سوی شیطان دراز کردند و گفتند ای شیطان! ای پدر ما! خدای نرسا را به ما عطا کن.^۱ زنر معتقد است زن در باور زروانی تمایلی مقدر به سوی اهریمن دارد.^۲ از کتاب *گزیده‌های زادسپرم* چنین درمی‌یابیم که زروانیان بر این باور بوده‌اند که هوس جسمی جهی که نماد جنس مؤنث است، موجب وجود شر در این جهان شده است. بنابراین، در روایات زروانی زن که با جهی پیوستگی دارد، مردان را از راه تقوا باز می‌دارد و روایات مربوط به زن با سرگذشت اهریمن پیوند دارد.^۳ به عقیده زنر اهریمنی مادینگی ناشی از ارتباط آن با تاریکی و آب است و آب گرچه خود زاده اهرمزد است، به اهریمن پناهنده شده است.^۴

در قصه‌ها بی‌وفایی و خیانت ویژگی ذاتی زنان تصویر شده است. در *داراب‌نامه*، سبطاروش به مهراسب نصیحت می‌کند که زن فرطالس (شاه گذشته) را بکش و گرنه وی از تو بیرون آید و به دیگری رود.^۵ شهوت‌طلبی و کامجویی آزمندانه زنان باوری زروانی است. در اخلاق زروانی آمیزش جنسی مکروه دانسته شده و زن که با نیروهای اهریمن در پیوند است، وسوسه‌کننده مرد برای رفتن به سوی پلیدی است. به علاوه، در این کیش جهی که دیوی روسپی است، عنصر شهوت را به هم‌جنسان ماده خود منتقل می‌کند و آلودگی مرد نیز به سبب مقاربت با زن حاصل می‌شود.^۶ در برخی از قسمت‌های *داراب‌نامه* زنان شهوت‌پرست و خائن به شوهر و خانواده تصویر شده‌اند. طمروسیه پس از آنکه قطرش و پسرانش به دست داراب کشته می‌شوند، با دیدن داراب به صد دل عاشق وی می‌شود و مهر شوهر و انگیزه کین‌خواهی او را فراموش می‌کند و خواهان کامجویی با داراب است.^۷ در جاهای متعددی از این قصه به این نکته اشاره شده است.^۸ در قصه حمزه گلفهر، شاهدخت ترکستانی، با وجودی که می‌داند

۱. کریستن‌سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ص ۱۱۱؛ زنر، *زروان یا معمای زرتشتی‌گری*، ترجمه تیمور قادری (تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۴)، ص ۶۵.

۲. زنر، *زروان یا معمای زرتشتی‌گری*، ص ۳۹۱.

۳. *گزیده‌های زادسپرم*، ترجمه محمدتقی راشد محصل (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۵)، ص ۳۴.

۴. زنر، *زروان یا معمای زرتشتی‌گری*، ص ۲۸۶.

۵. طرسوسی، ج ۱، ص ۱۸۰.

۶. جلالی مقدم، ص ۲۵۸.

۷. طرسوسی، ج ۱، ص ۱۰۰.

۸. همان، ج ۱، صص ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۲۶، ۴۴۹-۵۵۰؛ ج ۲، صص ۱۱، ۴۲، ۲۹۵، ۳۱۶، ۵۶۱، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۵۳.

برادرش زوبین با حمزه و پسرانش در جنگ است، به عمر بن حمزه عشق می‌ورزد و از او کامجویی نامشروع طلب می‌کند.^۱

چنانکه گفتیم زنان در این قصه‌ها شهوت‌طلب و کامجو نشان داده شده‌اند. در جزیره سباط جماعتی از زنان زندگی می‌کنند که آزمند نرّه (آلت نرینه) آدمی هستند. بر پیشانی ایشان نرّه آدمی آویخته است و متاع دلپسند ایشان نیز نرّه آدمی است و از اسکندر خواهان مجامعه با مردان اسکندرنند.^۲ شاید از این منظر بتوان نتیجه گرفت که با توجه به روایت‌های باستانی زرتشتی، اسکندر مظهر نرسا و زنان مظهر اهریمن‌اند.^۳ همچنین این نوع نگاه احتمالاً ناظر بر تضاد نرینگی و مادینگی از دید زروان است. چنانکه زنر بر این باور است که زروانیسم تلاش کرد تضاد میان خوبی و بدی را به تضاد اساسی میان نر و ماده تفسیر کند.^۴ در جایی دیگر این ویژگی زنان چنان پُررنگ به تصویر درمی‌آید که شاهبانو بر همجنس خود عشق می‌ورزد؛ چون کذروی به دست بوران دخت کشته می‌شود، زن وی به صد دل عاشق بوران دخت می‌شود و از خون شوی خویش بیزار می‌گردد.^۵

گاهی این بدبینی و نگاه منفی به زنان از زبان حکیمان گزارش می‌شود. هرنقالیس حکیم در باب تجرد و رغبت نکردن به زنان می‌گوید سه چیز به سه چیز در جهان نیرزد. یکی آن است که با زنان صحبت کنی که صحبت آنان پشیمانی آرد و زندگانی را زیان دارد و روح را بکاهد.^۶ این امر مستقیماً با باور زروانی در ارتباط است، زیرا زن با اغوای مرد و کشاندن او به ورطه لذایذ جنسی، عملی اهریمنی انجام می‌دهد و از اهریمن پیروی می‌کند.^۷ برخی از وزیران نیز صریحاً معتقدند که زنان ناقص‌العقل‌اند.^۸ در جایی دیگر این نگاه منفی به زن از زبان یکی از شخصیت‌های مهم قصه گزارش می‌شود. فیلقوس پس از آنکه داراب ناھید را به دلیل بویناکی دهان باز پس می‌فرستد، شرمسارانه به همسر خود می‌گوید تا این دختر از تو بیامد، دور بر من تاریک شد.^۹ در بخش دیگری از *داراب‌نامه* زن از زبان قهرمان قصه موجودی ضعیف و حقیر معرفی می‌شود که درافتادن با وی از مردانگی دور، بل کسر شأن مرد است. چنانکه داراب به قیصر روم می‌گوید چرا به جنگ همای آمدی. زن اگرچه شیر غران بود، آخر نه که زن است؟ ترا شرم

۱. قصه حمزه، ج ۲، صص ۳۲۸-۳۲۹.

۲. طرسوسی، ج ۲، ص ۳۶۲.

۳. کریستن سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ص ۱۱۱؛ *زنر، زروان یا معمای زرتشتی‌گری*، ص ۳۸۷.

۴. *زنر، زروان یا معمای زرتشتی‌گری*، ص ۳۸۵.

۵. طرسوسی، ج ۲، ص ۴۲۶.

۶. همان، ج ۱، ص ۲۰۸.

۷. *زنر، زروان یا معمای زرتشتی‌گری*، صص ۲۹۳-۲۹۴.

۸. طرسوسی، ج ۲، ص ۴۴۱.

۹. همان، ج ۱، ص ۳۹۰.

باد که به جنگ زنی آمده‌ای.^۱

در جایی از قصه حمزه آن گاه که عمر امیه به حمزه می‌گوید آذرانگیز را به خاطر بدرفتاری‌هایش بکش، حمزه پاسخ می‌دهد نشاید، که عورت را کشتن شوم گرفته‌اند.^۲ گیلی‌سوار، دختر شاه گیلان و مازندران، نیز به قهرمان قصه (امیر حمزه) دل می‌بازد و حتی به خاطر وصال با او پیشنهاد می‌دهد که حمزه سر از تن پدر جدا کند.^۳ شهوت‌طلبی و کامجویی زنان چنان در قصه‌ها برجسته می‌شود که حتی زنانی که ازدواج کرده‌اند، بی‌شرمانه در آروزی وصال و کامجویی با دیگری هستند. آذرانگیز، دختر شاه ماوراءالنهر، که در عقد نوشیروان است، از حمزه می‌خواهد با او در پیوندد و حمزه می‌گوید: «تو زن نوشیروانی. تو مرا محل مادر باشی. من تو را چون گرد آورم. من این کار کردنی نی‌ام.»^۴

تقدیر و سرنوشت

به باور زنر، برخلاف دین زرتشت که اساساً دین اختیار و اراده است و حتی اهریمن نه بالفطره و بالذات، بل به اختیار و اراده به بدی و شر می‌گراید،^۵ زروان برحسب تأثیر اختران و اباختران بر انسان، او را مجبور و زیر سیطره قوای قدری می‌داند. ادبیات پهلوی بسیاری از ویژگی‌های زروانی را در خود نگاه داشته است. این آثار در مجموع زروان را خدای آسمان و خدای سرنوشت بازگو می‌کنند.^۶ قضا و قدر یکی از مفاهیم پرتکرار در ادبیات پهلوی است که نتیجه همین تقدیرگرایی است. کریستن‌سن نام دیگر زروان را قضا می‌داند.^۷ در کتاب مینوی خرد چنین آمده است که نیکی و آراستگی و قدرت و ثروت و هنر و شایستگی به کردار و کام مردمان نیست، بلکه به تقدیر سپهر و کام ایزدان باشد.^۸

یکی از باورهای رایج در قصه‌های عامیانه، که متأثر از حماسه‌هاست، اعتقاد به تقدیر گریزناپذیر است. سیطاروش حکیم پیش‌بینی می‌کند که مهراسب برای دوام سلطنتش باید زن فرطالوس را که اکنون همسر مهراسب است، بکشد. مهراسب در مستی حقیقت را به زن می‌گوید و زن نیز سیطاروش را به بند می‌کشد، آن گاه سیطاروش می‌گوید: «... و تقدیر خدای عزوجل این بود و هیچ کس از قضا چاره نیست و آن بود که خدای عزوجل بخواهد...»^۹ طمروسیه در حالی که از داراب و مهراسب دور مانده و

۱. همان، ص ۳۳۶.

۲. قصه حمزه، ج ۲، ص ۳۹۹.

۳. همان، ص ۴۰۴.

۴. همان، صص ۳۹۶-۳۹۸.

۵. زنر، زروان یا معمای زرتشتی‌گری، ص ۳۱۸.

۶. هنریک ساموئل نیبرگ، دین‌های ایران باستان، ترجمه سیف‌الدین نجف‌آبادی (تهران: مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ‌ها، ۱۳۵۹)، ص ۳۸۶.

۷. کریستن‌سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۱۱.

۸. مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی (تهران: توس، ۱۳۶۴)، ص ۷.

۹. طروسوسی، ج ۱، ص ۱۸۰.

در جزیره‌ای تنها و بی‌کس افتاده، به خود می‌گوید: «... اگر مرا ایزد عزوجل روزی کرده بود که من به داراب رسم، نیکو و اگر خلاف این بود کوشش من سود ندارد...»^۱ در حکایت داراب و فسطلیقون رومی، گزارنده داستان می‌گوید: «... تا جهانیان بدانند که هیچ کس از حکم قضا نتواند گریختن و آن باشد که او خواهد و آن پیش آید آدمی را که خدای عزوجل حکم کرده باشد در ازل و هیچ کس را با چون و چرای او کار نی؛ قوله تعالی فعّال ما یرید.»^۲ این نوع نگاه در قسمت‌های دیگر کتاب نیز دیده می‌شود.^۳ فرّ یکی از جلوه‌های سرنوشت می‌تواند باشد. امیل بنونیست فره یا بخت را یکی از نام‌های زروان می‌داند.^۴ در قصه‌ها تقدیرگرایی و سرنوشت‌باوری به حدّی است که حتی در کُنش و عمل عناصر طبیعی و غیر انسانی خلل وارد می‌کند. این نکته به کمک مفهوم فرّ تفسیرپذیر است. آن گاه که می‌خواهند داراب را به قصاص خون جمهرون در بیابانی خشک و سوزان بکشند، اژدهایی (افعی‌ای) بزرگ به‌ناگاه چون یاریگر قهرمان در می‌رسد و داراب را نجات می‌دهد.^۵ در جایی دیگر، در ادامه همین داستان، وقتی جلاد شمشیر را بالا می‌برد تا بر گردن داراب فرود آورد، به‌ناگاه شمشیر به‌صورت مرموزی از گردن داراب کنار می‌رود و مُحَرّف می‌شود.^۶ همچنین وقتی فیروزشاه بر اسکندر خشم می‌گیرد و دستور می‌دهد جلاد او را گردن بزند، تیغ از سر اسکندر باز می‌گردد و کارگر نمی‌افتد.^۷ چون بوران‌دخت در برابر زنگیان در تنگنا می‌افتد و نزدیک است اسیر شود، به درگاه ایزد زاری می‌کند و از او یاری می‌خواهد، در ساعت بادی سخت وزیدن می‌گیرد و دریا توفانی می‌شود و زنگیان بسیاری به هلاکت می‌رسند.^۸ در واقع اژدها، انحراف شمشیر و وزش باد سه جلوه فرّ هستند. اژدهایی که بر در غار نشسته و از داراب در برابر رومیان پاسداری می‌کند، یکی دیگر از جلوه‌های فرّ است. این اژدها خود به سخن آمده به قهرمان می‌گوید من گماشته یزدانم و بر سر تو ایستاده‌ام تا تو را نگهدارم.^۹ زنر فره را سبب غایبی هر انسان می‌داند، امری که خویشکاری انسان (وظایف محوّل بر آدمی تا زمان مرگ مقدّر) را سبب می‌شود.^{۱۰}

همان‌طور که در شواهد اخیر دیدیم، تا فره هست، گزندگی به فرهمند نمی‌رسد و چون فره گسسته شود، تن و روان نیز از هم گسسته می‌شود و مرگ فرا می‌رسد. آن گاه که عبقرهود مادر طمروسیه (عنطوشیه)

۱. همان، ص ۲۰۲.

۲. همان، ص ۲۳۷.

۳. همان، صص ۲۳۹، ۲۶۵.

۴. بنونیست، ص ۵۲.

۵. طروسوی، ج ۱، ص ۵۵.

۶. همان، ص ۶۰.

۷. همان، ج ۲، ص ۴۱۹.

۸. همان، ص ۴۲۴.

۹. همان، صص ۳۳۵-۳۴۱.

۱۰. آر. سی. زنر، طلوع و غروب زرتشتی‌گری، ترجمه تیمور قادری (تهران: مهتاب امیرکبیر، ۱۳۹۵)، ص ۴۴۶.

را به دریا می‌اندازد تا غرق شود و خود بر تخت نشیند، خدا قضای وی می‌گرداند و جانوری دریایی را امر می‌کند تا عنطوشیه را برگیرد و به هیکل خطرش برساند و بعد آن جانور دوباره در قعر دریا ناپدید می‌شود.^۱ در اینجا آن جانور دریایی جلوه‌ای از فر است. گاهی این فره به صورت ندایی غیبی و نهانی ظاهر می‌شود تا قهرمان را حفظ کند. ندایی غیبی به دیوار طاقِ مخروبه امر می‌کند که زینهار از جای خود نجنبی که در زیر تو پسر اردشیر خفته است.^۲ گاهی این جلوه فر به صورت باران و تگرگ^۳ یا غُرْم^۴ یا شیرِ نگهبان^۵ پدیدار می‌شود. در مواردی این فره به صورت نیرویی مرموز و پاسدارنده عمل می‌کند. مثلاً آن گاه که جادوگران شارستان سیوتان می‌خواهند کویلهون حکیم را به این دلیل که طلسمات آنها را زائل کرده است، سنگسار کنند، سنگ‌ها از سمت کویلهون برگشته، به تیرانداز می‌خورند.^۶ در جایی دیگر این فر به صورت الهام و اندیشه در خاطر بروز می‌یابد. وقتی خونیا، وزیر اسکندر، بوران دخت را می‌برد تا در بیابانی گردن زند، بوران دخت متضرعانه از یزدان یاری می‌طلبد، جالادان به بوران دخت رحم می‌کنند، او را رها می‌کنند و خونیا را گردن می‌زنند.^۷ در جایی دیگر از *داراب‌نامه* غار به‌عنوان جلوه فر نمایان می‌شود تا جان قهرمان را نجات دهد.^۸ گاه فر به شکل خواب و رؤیا ظاهر می‌شود تا از طریق خواب بیننده را از مرگ نجات دهد. وقتی ارسطاطالیس بر همارپال حسادت می‌آورد و قصد کشتن او را می‌کند، همارپال در خواب این واقعه (نقشه کشته شدن به دست ارسطاطالیس) را می‌بیند و خود را نجات می‌دهد.^۹ برحسب آنچه گفته شد، شاید بتوان گفت فر جلوه‌ای از زمان است که با باور زروان در ارتباط است.

استیلای تقدیر تا بدانجاست که حتی حکیمان با آن همه دانایی و مهارتشان در رمل و اسطرلاب از آن گریز و گزیری ندارند. گویی اختربینی حکیمان القاکننده این پیام است که از سرنوشت و تقدیر چاره‌ای نیست. در *داراب‌نامه* آزر حکیم می‌گوید: «من حُکمِ عمرِ خویش کرده‌ام که هلاک من بر دست زنی خواهد بودن از ایران زمین.»^{۱۰} در قصه حمزه هم بزرجمهر، به مدد رمل و اسطرلاب، روز مرگ بختک‌وزیر و کشنده وی و نیز کیفیت مرگ او را رصد کرده است، اما در هر حال مرگ بر او وارد می‌شود و از

۱. طرسوسی، ج ۱، ص ۲۶۸.

۲. همان، ص ۳۱۱.

۳. همان، ص ۳۲۸.

۴. همان، ص ۳۲۸.

۵. همان، ص ۳۹۲.

۶. همان، ج ۲، ص ۴۹۵.

۷. همان، ص ۵۰۰.

۸. همان، ص ۵۳۵.

۹. همان، صص ۲۱۹-۲۲۰.

۱۰. همان، ص ۱۶۶.

آن گزیر و گریزی نیست. از این منظر محتوم بودن سرنوشت به یکی از مهم‌ترین باورهای زروانی تبدیل می‌شود.^۱ همین بزرگمهر عاقبت به دست نوشیروان نابینا می‌شود.^۲

جزا و پاداش این جهانی

یکی از اصول آیین زروانی اعتقاد به جزا و پاداش این جهانی است. به باور دولت‌آبادی، به دلیل آنکه انسان در کیش زروانی بازپچه بی‌اختیار سرنوشت است، در دنیای زروانی نه مسئولیتی وجود دارد و نه پاداش و کیفری.^۳ در این آیین از کرفه و پاداش آن جهانی خبری نیست. انسان نتیجه کردار خود را در همین جهان می‌بیند. زنگلیسا، دختر لکناد، به طمروسیه می‌گوید هر بدی که در حق تو کردم، مکافات آن یافتم.^۴ هرنقالیس معتقد است اگر نیکی کردید، به جای آن نیکی، مکافات آن یافتید.^۵ بدیهی است وقتی انسان بازپچه تقدیر است و موجودی جبری است، ثواب و عقاب وی نیز بی‌معناست. جزا و پاداش وقتی پذیرفتنی است که کنش انسان برحسب اختیار و اراده باشد. کریستن سن به نقل از کتاب شکند گمانیک وزار می‌گوید در فرقه دهریه (زروانی) ادعا بر این است که نه برای عمل نیک پاداشی هست و نه برای گناه کیفری. نه بهشتی وجود دارد و نه دوزخی و نیز جز مادیات چیزی در عالم نیست.^۶ در همان ابتدای *داراب‌نامه*، بهمن چون زال را در بند می‌کند، زال او را نفرین می‌کند. پس بهمن به بیماری رموز دوازده ساله‌ای دچار می‌شود و عاقبت در همین دنیا جزای خود را می‌بیند، ازدهایی او را می‌بلعد.^۷ زنگلیسا برای آنکه داراب تنها او را باشد و از شدت رشک و حسد به طمروسیه، که او نیز عاشق و دلباخته داراب است، طمروسیه را می‌کشد.^۸ سرانجام این زن نیز جزای کار خود را می‌بیند. ماری سیاه او را نیش می‌زند و زبان او را می‌خورد، چون سوگند دروغ خورده بود.^۹ برحسب آنچه بنویسست معتقد است، این گونه جزا نوعی جزای تبعی است و نابودی اهریمن و عناصر شر، به واسطه اعمال بدشان، باوری زروانی است.^{۱۰} چنانکه می‌بینیم از پاداش یا جزای آن سری بهمن اردشیر و زنگلیسا سخنی به میان نمی‌آید. این نوع باور به کرات در *داراب‌نامه* دیده می‌شود.^{۱۱}

۱. قصه حمزه، ج ۲، ص ۴۸۲.

۲. همان، ص ۴۸۳.

۳. هوشنگ دولت‌آبادی، *جای پای زروان، خنای بخت و تقدیر* (تهران: نی، ۱۳۷۹)، ص ۷.

۴. طرسوسی، ج ۱، ص ۲۱۵.

۵. همان، ص ۲۱۶.

۶. کریستن سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ص ۳۱۱.

۷. طرسوسی، ج ۱، صص ۵، ۸-۹.

۸. همان، ص ۲۷۴.

۹. همان، ص ۲۸۱.

۱۰. بنویسست، ص ۶۹.

۱۱. طرسوسی، ج ۱، صص ۲۳۸، ۲۶۷، ۵۲۶-۵۲۷؛ ج ۲، ص ۶۶.

در قصه حمزه چون گلفهر سر عمر بن حمزه را از تنش جدا می‌کند، خود نیز به دست خواهرش گلچهر کشته می‌شود.^۱ در همین قصه کلیم کوش عیار سزای کشتن ناجوانمردانه فرزند حمزه، قباد بن حمزه، را می‌بیند و به دست عمر امیه کشته می‌شود.^۲

نکوهش از

بنا به گفته برخی از پژوهشگران زروان بعد از زادن اهرمزد و اهریمن، از نیروی خود از را می‌آفریند، اما از جنس و تار و پود اهریمن و آن را در قالب خرقة و ابزار اهریمن بدو می‌بخشد.^۳ این موجود (از) در نهایت خود زروان را نیز به مبارزه می‌طلبد. خدای زمان مظهر نظم و قانون و از همه مهم‌تر منشأ تقدیر است که برای هر کسی سهمی مقدر کرده است و زیاده‌طلبی را ناپسند می‌شمارد، اما از آنکه مظهر افزون‌طلبی در خوردن، نوشیدن و شهوت‌طلبی است، این نظم را بر هم می‌زند. خواست و میل زروان میانه‌روی و قناعت است.^۴ در باور زروانی کسی بیش از سهم مقدر خود نمی‌خواهد و نمی‌تواند داشته باشد. این قناعت ضامن آن است که عمر در طلب و طمع تلف نشود.^۵ در کیش زروان «خواستن» به هر نوعی که باشد، آزمندی به حساب می‌آید.^۶ گرچه زنر از را بیشتر تفکر و مفهومی بودایی می‌داند و آن را با دیوی به همین نام در مانویت و با «میل» (Hyle) در اساطیر یونانی همسان می‌پندارد و معنای خاص آن را حرکت اخلال‌گرانه می‌شمارد.^۷

چنانکه دیدیم نکوهش از و ستایش زهدورزی یکی از محورهای زروان‌گرایی است که در قصه‌های مورد بررسی، به‌ویژه در *داراب‌نامه*، مظهر آن حکیمان و زاهدان یزدان‌ترسی همچون لقمان حکیم هستند. بیشتر این حکیمان مجرد، بی‌مال و مکنت و بی‌زن و فرزند و در نهایت سادگی و قناعت می‌زیند. طبعاً از حکیمان و زاهدان چنین انتظار می‌رود، اما آن‌گاه که شاهان به زهدورزی گرایش دارند، تأثیر این باور زروانی بیشتر به چشم می‌آید. هنگامی که هر نقالیس حکیم، وزیر خورش، برای وی گوهرهایی گرانبها می‌آورد، داراب توجهی به آن جواهرات نمی‌کند.^۸ شاهان طبعاً نباید قانع و بسنده کار باشند و مظهر زیاده‌طلبی و شهوت‌طلبی‌اند، اما در جاهای دیگری از *داراب‌نامه* نیز به این کنش شاهان به‌صورت

۱. قصه حمزه، ج ۲، ص ۳۳۲.

۲. همان، ص ۳۳۹.

۳. دولت‌آبادی، ص ۸؛ زنر، طلوع و غروب زرتشتی‌گری، ص ۳۷۵.

۴. مصطفی رحیمی، «زروان کیست»، بخارا، شماره ۲۴ (خرداد و تیر ۱۳۸۱)، ص ۲۵۷.

۵. همان، ص ۲۶۲.

۶. کلثوم غضنفری، «باورهای زروانی در داستان رستم و اسفندیار»، ادب پژوهی، سال نهم، شماره ۳۴ (زمستان ۱۳۹۴)، ص ۱۶۶.

۷. زنر، طلوع و غروب زرتشتی‌گری، صص ۳۸۳-۳۸۵.

۸. طرسوسی، ج ۱، ص ۲۲۴.

معناداری اشاره شده است.^۱ در حکایت اسکندر با پیران هزار و دویست ساله^۲ هم این زهدورزی دیده می‌شود. در حقیقت، چنانکه پیداست، زهدورزی و نکوهش از بیشتر در خور منش حکیمان است تا شاهان، مگر اینکه قصه گزارشگر قصه بازتاب مفهوم یا تفکری ویژه باشد. همچنین یکی از مظاهر از زنان و مصاحبت با آنان بیان شده است.

در حکایت چگونگی بزرگ شدن اسکندر هم موضوع نکوهش از مشاهده می‌شود؛ اسکندر در کودکی به مدد اسطرلاب‌نگری و تعبیر خواب امرار معاش می‌کند.^۳ همچنین فرزندان فیلقوس پس از آنکه برای دستیابی به تخت و تاج پدر را می‌کشند، آزمندی قدرت هر یک از آنان را بر آن می‌دارد که دیگری را از صحنه به در کند تا خود بر تخت نشیند. پس هر سه پسر علیه همدیگر وارد نبرد می‌شوند و برادر کهنتر آن دو دیگر را می‌کشد.^۴

اعداد رمزی

منظور از اعداد رمزی اعدادی است که به‌صورتی معنادار و پربسامد در قصه گزارش شده است. از میان این اعداد، به دلیل تأثیر هفت سیاره و همچنین دوازده برج یا دوره دوازده ساله آفرینش بر سرنوشت انسان، بر دو عدد دوازده و هفت بیشتر تأکید شده است:

عدد دوازده و مضافات آن: بنا بر اصول یشتهای زرتشتی، عمر دنیا بالغ بر دوازده هزار سال است.^۵ گرچه بین نیبرگ و بنونیست در باب طول عمر آفرینش مزدیسنی و زروانی اختلاف است. به نظر بنونیست زروانیان عمر آفرینش را ۹۰۰۰ سال و مزدیسنان ۱۲۰۰۰ سال می‌دانند، اما نیبرگ عکس این را اعتقاد دارد.^۶ کریستن‌سن این اختلاف را مهم نمی‌داند، زیرا چه زروانیان و چه مزدیسنان ۳۰۰۰ سال آغاز جهان را که کائنات در حالت امکانی و جنینی بوده‌اند، گاه به حساب می‌آورند و گاه به حساب نمی‌آورند.^۷ در رساله مینوی خرد در این باره آمده است که هر نیکی و بدی (خیر و شر) که بر مردمان و نیز آفریدگان می‌رسد، تحت تأثیر دوازده برج و هفت سیاره است. دوازده برج سپهسالاران اهرمزندان و هفتان سپهسالاران اهریمن.^۸ به باور زرنر عدد دوازده بیانگر آفرینش دوازده هزار ساله مادی است و سپهر و دوازده برج و هفت اختران بر این آفرینش مادی احاطه دارند و تمام آفرینش به دست آنان هدایت

۱. همان، صص ۱۱۲-۱۱۳، ۳۰۲، ۳۶۴.

۲. همان، صص ۲۸۷-۲۸۹.

۳. همان، صص ۴۰۵-۴۰۹.

۴. همان، ص ۴۲۵.

۵. کریستن‌سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ص ۱۰۴.

۶. همان، ص ۱۰۸.

۷. همان.

۸. مینوی خرد، ص ۲۳.

می‌شود. «به‌دین» و زروان معتقدان به این آفرینش و احاطه سپهر بر آن و محتوم بودن تقدیر فلکی هستند. صور فلکی دوازده برج (منطقه البروج) در کنار اهرمزدند، در حالی که هفت سیارات توله‌های شیطان‌اند.^۱ در اسطوره زروان، زمان کرانه‌مند در برابر زمان بیکران، دوازده هزار سال طول می‌کشد.^۲ مهرداد بهار بر این باور است که هرمزد فاصله بین آغاز آفرینش تا فرجام کار اهریمن را دوازده هزار سال قرار داده است.^۳ بنابراین، عدد دوازده با توجه به آفرینش دوازده هزار ساله زروانیسم، عدد مهمی است. در *داراب‌نامه* آن گاه که بهمن قصر خاندان رستم را تسخیر می‌کند، دوازده سال در آن قصر ارزن می‌کارد.^۴ نیز وقتی زال بهمن را نفرین می‌کند و بهمن مریض می‌شود، مدت زمان بیماری او دوازده سال طول می‌کشد.^۵ حد بلوغ داراب دوازده سال است و گزارنده در توصیف زنگیان قد و قامت آنان را دوازده گز می‌داند.^۶ سیر و سفر داراب و طمروسیه در جزایر دوازده روز طول می‌کشد.^۷ لکناد دوازده سپهسالار را نامزد می‌کند تا به خدمت داراب رسند.^۸ مردی که در جزیره حمدونگان افتاده و در دست آنان اسیر است، مدت دوازده سال با آنان می‌زید.^۹ مدت دوری داراب و طمروسیه دوازده سال طول می‌کشد.^{۱۰} مصطلق با دوازده هزار مرد جنگی عازم ایران می‌شود.^{۱۱} بنا به تصریح این داستان مدت زمان جنگ‌های ایران و روم دوازده سال طول کشیده است.^{۱۲} تعداد کشته‌شدگان حلییان و نیز لشکر اسکندر در نبرد با بوران دخت دوازده هزار مرد برآورد می‌شود.^{۱۳} اسکندر در هندوستان دوازده هزار صورت مسین و رویین می‌سازد تا بر هندوان پیروز شود. همچنین در آن سرزمین به‌عنوان یادگاری دوازده هزار آسیای سنگین می‌سازد.^{۱۴} اسکندر در سرزمین هند نیز دوازده شبانه‌روز مسافت می‌پیماید تا به شارستان اندهیره می‌رسد.^{۱۵} در جاهایی دیگری از این قصه باز هم به این عدد اشاره شده است.^{۱۶} تعداد فرزندان شنگل، شاه بیدادگران، دوازده پسر است. همچنین تعداد خانواده و تبار شهروند، فرزند شیت، دوازده هزار نفر است.

۱. زتر، طلوع و غروب زرتشتی‌گری، صص ۳۴۶-۳۴۷.

۲. همان، ص ۳۷۲.

۳. بهار، ص ۵.

۴. طرسوسی، ج ۱، ص ۴.

۵. همان، ص ۵.

۶. همان، صص ۲۱، ۵، ۷۱.

۷. همان، ص ۱۲۲.

۸. همان، ص ۱۴۴.

۹. همان، ص ۱۶۳.

۱۰. همان، ص ۲۶۶.

۱۱. همان، ص ۳۰۳.

۱۲. همان، ص ۴۴۱.

۱۳. همان، ج ۲، صص ۴۳، ۷۷.

۱۴. همان، صص ۲۲۵-۲۲۷.

۱۵. همان، ص ۲۴۰.

۱۶. همان، صص ۲۶۸، ۳۰۲، ۵۲۷، ۵۸۷، ۵۹۰.

عزیز مصر نیز دوازده دختر دارد که بر پیش هر یک سجده می‌کند که به وضوح دلالت به بروج دوازدهگانه دارد. اسکندر بعد از گذر از فرشتگان حامل عرش و کرسی به درختی می‌رسد پُر از زمرد سبز که سالی دوازده بار میوه برمی‌آورد. فاصله اسکندر از چشمه آتش تا یارانِ خود دوازده سال راه است. در قصه حمزه، عبدالمطلب برای آنکه خداوند وی را فرزندى بخشد، دوازده سال خانه کعبه را جاروب می‌کند و خداوند بعد از دوازده سال وی را فرزندى می‌بخشد.^۱ تعداد لشکریان عمر امیه در نبرد با نوشیروان دوازده هزار است.^۲ سعدانشاه حاکم دوازده هزار جزیره سرانديب است.^۳ جنگ امیر حمزه با مغولان (زوبین کاووس) دوازده روز طول می‌کشد.^۴ عجل، برادر حمزه، که در مکه به دنیا می‌آید، در دوازده سالگی شر لشکر غارتگر ترکان را از مکه دور می‌کند.^۵

عدد هفت: وقتی اسکندر به خونپاس دستور می‌دهد بوران دخت را در بیابانی بی‌آب و علف بکشد، خونپاس برای این کار هفت فرسنگ در بیابانی راه می‌رود.^۶ جشن عروسی اسکندر و بوران دخت هفت ماه طول می‌کشد.^۷ مدت زمان لشکرکشی کیداور هندو برای نبرد با بوران دخت هفت شبانه‌روز است.^۸ از سوی دیگر بوران دخت نیز هفت شبانه‌روز لشکرآرایی می‌کند تا به جنگ کیداور هندو رود.^۹ اسکندر در مسیر هندوستان بر هفت شارس‌ستان قوم لوط می‌گذرد.^{۱۰} وقتی بوران دخت فورین فور را دستگیر می‌کند، او پس از هفت روز خود را می‌کشد.^{۱۱} هفت شبانه‌روز طول می‌کشد تا اسکندر به سرزمین سلاطهت برسد.^{۱۲} مدت نبرد اسکندر با لشکر نوط هفت شبانه‌روز است.^{۱۳} اسکندر هفت شبانه‌روز میهمان پریان در کوه ملکوت است و در هفت کوشک ایشان ساکن است.^{۱۴} ابکر جادو و جادوگران شارس‌تان سیوتان، هفت جادو بر اسکندر وارد می‌کنند و تعداد شارس‌تان ایشان هفت شارس‌تان است.^{۱۵} اسکندر در مسیر رفتن به

۱. قصه حمزه، ج ۱، ص ۲۵.

۲. همان، ص ۷۸.

۳. همان، ص ۱۱۳.

۴. همان، ص ۲۰۰.

۵. همان، ج ۲، صص ۴۳۲-۴۳۳.

۶. طرسوسی، ج ۱، ص ۴۹۹.

۷. همان، ج ۲، ص ۹۲.

۸. همان، ص ۱۱۹.

۹. همان، ص ۱۴۳.

۱۰. همان، ص ۹۶.

۱۱. همان، ص ۱۵۲.

۱۲. همان، ص ۳۲۵.

۱۳. همان، ص ۴۱۶.

۱۴. همان، ص ۴۵۶.

۱۵. همان، صص ۴۹۲، ۵۰۳.

چشمه حیات از سیمرغ هفت پر می‌گیرد.^۱ همو با قوم یاجوج و ماجوج هفت شبانه‌روز می‌جنگد.^۲ در قصه حمزه مدت زمان ساخت گرزِ جادویی لندهور هفت روز است.^۳ برای آنکه اقلیمون حکیم را برای معالجه امیر حمزه بیاورند، هفت شبانه‌روز باید پیمایش کنند.^۴ نیز حمزه هفت شبانه‌روز قی می‌کند تا زهر از بدنش خارج می‌شود و بهبودی می‌یابد.^۵ برای شکست امیر حمزه، عدیث یونانی و قارن دیوبند هفت چاه پر از میخ در مسیر او می‌کنند.^۶ حمزه به خاطر ضربت گرز زوبین کاووس هفت شبانه‌روز بیهوش می‌ماند.^۷ عمر امیه زمری هفت شبانه‌روز لشکر می‌راند تا به حضور طاووس، شاه شیروان، می‌رسد.^۸ بسامد عدد هفت در این قصه بسیار زیاد است، از جمله ذکر هفت دریا،^۹ هفت مرغ سمندر،^{۱۰} هفت گوسفند،^{۱۱} هفت شاهی که در زیر پرچم حمزه گرد می‌آیند،^{۱۲} هفت برادر عمر معدی کرب،^{۱۳} بهبودی هفت روزه امیر حمزه از زخم بهمن،^{۱۴} هفت گوسفندِ مادر آسیابان،^{۱۵} هفت شبانه‌روز عیش و عشرت حمزه با رابعه پلاس‌پوش،^{۱۶} اژدهای خرسنه که هر هفت روز خود را نشان می‌دهد،^{۱۷} عشرت هفت روزه امیر حمزه برای زادن فرزندش علمشه^{۱۸} و کشتن هفت دیو کنار البرز به دست حمزه^{۱۹}.

بخت و اقبال

از نیکِ ارمنی^{۲۰} گزارش می‌دهد که مغان معتقدند پیش از اینکه چیزی موجود شود، پیش از پیدایش آسمان و آفریده‌های دیگری که در آسمان و زمین هستند، زروان و بیژهای وجود داشت که به معنای

۱. همان، ص ۵۷۸.

۲. همان، ص ۵۸۳.

۳. قصه حمزه، ج ۱، ص ۱۱۷.

۴. همان، ص ۱۴۵.

۵. همان، ص ۱۴۸.

۶. همان، ص ۱۶۸.

۷. همان، ص ۲۰۳.

۸. همان، ص ۲۲۸.

۹. همان، ص ۲۴۱.

۱۰. همان، ص ۲۴۴.

۱۱. همان، ص ۲۴۵.

۱۲. همان، ص ۲۷۷.

۱۳. همان، ص ۲۹۰.

۱۴. همان، ج ۲، صص ۳۱۹-۳۲۱.

۱۵. همان، ص ۳۲۱.

۱۶. همان، ص ۳۷۰.

۱۷. همان، ص ۳۷۱.

۱۸. همان، ص ۳۷۸.

۱۹. همان، ص ۴۲۹.

سرنوشت (بخت) یا درخشش نیرو (فر یا فرنه) بود.^۱ هوشنگ دولت‌آبادی نیز بخت و فر را نام دیگر زروان می‌داند.^۲ به نظر بنونیست فره یا بخت یکی از نام‌های زروان است.^۳ در باور زروانی اینکه توانگر توانگر است و ناتوان ناتوان، نتیجه بخت است و نه چیز دیگر.^۴ واژه بخت به مفهوم تأثیر نیروهای ماوراء طبیعی بر زندگی آدمی است و واژه‌های قضا و قدر نیز همین معنا را در دوره اسلامی می‌رسانند. نیروی بخت و قدرت سرنوشت از مفاهیم برجسته زروانی است که در زمان کرانه‌مند عمل می‌کند.^۵ در داراب‌نامه، هرمز گازر وقتی مهارت داراب را در گازی می‌بیند، می‌گوید این طالع نیک ماست.^۶ در جایی دیگر وقتی مهراسب پس از مدت‌ها با داراب روبه‌رو می‌شود، چون از گفتن نام واقعی خود به او خودداری می‌کند، داراب دستور می‌دهد او را به دریا اندازند. گزارنده داستان معتقد است بدبختی عاملی بود که مهراسب نام خود نهفت.^۷ فیلقوس دلیل آنکه داراب ناهید را باز پس می‌فرستد بخت بد خود می‌داند.^۸ ملکاسون از آزادسرو برای فرزند بنده‌زاده خود خواستگاری می‌کند، آزادسرو اشک‌ریزان می‌گوید: «هرگز کاری بدتر از این باشد که نبیره افریدون را با غلام درم‌خریده‌ای ببايد بودن؟ ولیکن چون بخت برگردد، از اینها بسیار ببايد دیدن.»^۹ داراب در لحظات پایانی مرگ، آن گاه که به دست فرماندهان خائن خود، جانوسیار و ماهیار، کشته می‌شود، به اسکندر می‌گوید بخت بد مرا بر دشمنی با تو برانگیخت.^{۱۰} حتی در نبرد دو قهرمان، عمل تعیین‌کننده نه توش و توان بل بخت و اقبال است. در نبرد جیباوه با بوران دخت، جیباوه می‌گوید: «بنگریم که بخت کرا یاری می‌کند و دولت کرا بود؟»^{۱۱}

حکیمان

زروانیسم را آیین و کیش حکیمان (به واسطه ارتباط حکمت با نجوم) دانسته‌اند.^{۱۲} حضور پربسامد حکیمان و موبدان در قصه‌های مورد نظر دلیلی بر این امر است. اسامی حکیمان بیشتر به یونانی است که نشان از تأثیر زروانیسم بر فلسفه یونان دارد. سیتاروش حکیم از احوال گذشته و آینده قهرمان آگاه است و

۱. نیبرگ، ص ۲۷۴.

۲. دولت‌آبادی، ص ۸.

۳. بنونیست، ص ۵۲.

۴. رجبی، ص ۲۶۲.

۵. غضنفری، ص ۱۶۵.

۶. طرسوسی، ج ۱، ص ۱۵.

۷. همان، صص ۱۸۴، ۲۵۹.

۸. همان، ص ۳۹۰.

۹. همان، ص ۴۲۸.

۱۰. همان، ص ۴۶۳.

۱۱. همان، ج ۲، ص ۱۴۹.

۱۲. اذکابی، ص ۳۲.

در فال‌گیری و پیش‌بینی رخداد‌های آینده به کمک اختران مهارت دارد.^۱ هرنقالیس نیز که از حکیمان پرهیزگار و یزدان‌ترس این قصه و از شاگردان افلاطون است، در اختربینی و اسطرلاب‌نگری دستی دارد.^۲ حکیمان بیشتر در این نقش‌ها در قصه نمایان می‌شوند:

یاریگر قهرمان داستان: حکیم در این نقش، به شکل زاهدی یزدان‌پرست و معتکف، ودیعه‌ای جادویی و موروثی را به قهرمان وامی‌گذارد. محمد معین این ودیعه جادویی را معادل «هورنه» یا همان «فرّه» می‌داند که به صورت شیئی خواستنی همچون موهبتی بخشیده می‌شود.^۳ در *داراب‌نامه* هنگامی که داراب از چنگ قنطرش، حاکم عمان و زنگیان، در حال فرار است، به کوهی پناه می‌برد. در آنجا او حکیم زاهدی را می‌بیند که افزون بر بهبودِ جراحت وی، دو گوهر جادویی بدو می‌سپارد که از دریا برآمده و از کیخسرو به یادگار مانده است.^۴ در جایی دیگر از داستان، داراب به جزیره شش‌مناره می‌رسد و در آنجا پیری حکیم او را به دریافت گنجینه‌های کیومرث دلالت می‌کند که در داخل شش‌مناره به طلسم بسته شده‌اند.^۵ در مواردی این حکیمان در نقش یاریگر و راهنما به‌ناگاه از دریا برمی‌آیند و ابزاری جادویی از شخصیت‌های حماسی یا دینی را به قهرمان واگذار می‌کنند و خود در دریا ناپدید می‌شوند. در نبرد بوران دخت با دیوان، در ساعت پیری از دریا برمی‌آید با اسبی نیکو و لوحی مسین که بر آن به ده خط عنبرین نوشته شده است. او این ابزار را به بوران دخت می‌دهد و به او می‌گوید اینها میراث تهمورث است.^۶ به احتمال نزدیک به یقین، ارتباط این پیران با دریا (از دریا برآمدن و به دریا رفتن) تداعی‌گر شخصیت «هوم» است که در بُن دریای فراخکرد وجود دارد. کویلهون حکیم در نقش یاریگر اسکندر ظاهر می‌شود. او با وجودی که در میان مردمان آدمی‌خوار می‌زید، اما چون اسلام آورده از گوشت‌خواری بیزار شده است.^۷

زاهد منزوی مجرد: از ویژگی‌های بارز بسیاری از حکیمان این است که زاهدپیشه و معتکف هستند و بی‌زن و فرزند و بی‌مال و مکنت زندگی می‌کنند. یزدان‌ترس و سه‌طلیمس،^۸ بقراط حکیم،^۹ افلاطون^{۱۰}

۱. طرسوسی، ج ۱، ص ۱۷۹.

۲. همان، صص ۲۰۸، ۲۵۵.

۳. معین، ج ۱، صص ۴۱۲-۴۱۳.

۴. طرسوسی، ج ۱، ص ۸۰.

۵. همان، صص ۱۱۴-۱۱۵.

۶. همان، ج ۲، صص ۴۶۲-۴۶۳.

۷. همان، ص ۲۷۵.

۸. همان، ص ۹۶.

۹. همان، ص ۲۸۲.

۱۰. همان، ص ۳۳۷.

و لنگره حکیم^۱ از این دست حکیمان‌اند. این ویژگی حکیمان می‌تواند ترکیبی از آیین زروانی و مانویت باشد. به گفته کریستن‌سن، در آیین مانی برگزیدگان (سماعون) و حکیمان نباید در پی اموری برآیند که اسباب ثروت و آسایش گردد، بیش از غذای یک روز و لباس یک سال را نباید داشته باشند، باید بدون زن و فرزند بزیند و برای نشر پاکی در اقطار عالم سفر کنند.^۲ از سوی دیگر این افراد با برخی از شخصیت‌های حماسی ملی همسانی دارند. به نظر محمد معین هوم زاهد حکیمی است که مجرد و منزوی در کوهی سکونت دارد و به یزدان پرستی مشغول است. کیخسرو و لهراسب نیز این‌گونه تصویر شده‌اند.^۳

پیشگو: در هیکلِ خطرش زاهدی به همین نام می‌زید که عمر او چهارصد سال است و تنها و مفرد به یزدان پرستی مشغول است. او به واسطه حکمت ذاتی از احوال گذشته و آینده باخبر است.^۴ ارسطاطالیس نیز چنین نقشی دارد.^۵ موبدی حکیم از شاگردان جاماسب^۶ و لنگره حکیم^۷ نیز از این گونه‌اند. وزیر: کرمپال وزیر کیداور،^۸ همارپال وزیر اسکندر،^۹ آزر وزیر فورشاه،^{۱۰} افلاطون وزیر اسکندر^{۱۱} و بزرجمهر وزیر انوشیروان^{۱۲} وزیرانی حکیم‌اند که بیشترشان حکمت و دانایی را از کتاب جاماسب‌نامه فرا گرفته‌اند. بسیاری از این حکیمان و زاهدان، بدون آشنایی پیشین، از نام و نشان و گذشته و آینده قهرمان آگاهی دارند. برای مثال وقتی اسکندر به ارسطاطالیس حکیم برمی‌خورد، او بدون سابقه پیشین می‌گوید: «من از همه و از تو خبر دارم و دانم که ترا چه فتاده است.»^{۱۳} بنونیست این امر را ناشی از اعتقاد اورفه فیثاغورثی یونانی و مربوط به رواقیون یونان می‌داند که براساس آن مردان و اشیا در چرخه بازگشت دَورانی و جبری قرار دارند.^{۱۴} در حقیقت از این منظر می‌توان گفت اسکندر شخصیتی بازسازی شده و مینوی است. در هیئت شاهان: در این حالت حکیم گاه در نقش شخصی اهریمنی و ضد قهرمان عمل می‌کند. شنگل حکیمی طالع‌نگر و متخصص در اسطرلاب‌نگری تصویر می‌شود که بر سرزمین آدم‌خواران فرمانروایی

۱. همان، ص ۳۵۰.

۲. کریستن‌سن، ایران در زمان ساسانیان، صص ۱۴۱-۱۴۲.

۳. معین، ج ۲، ص ۲۴۹.

۴. طرسوسی، ج ۲، صص ۴۲۹-۴۳۰.

۵. همان، ص ۳.

۶. همان، ص ۶۷.

۷. همان، ص ۳۵۰.

۸. همان، ص ۱۵۱.

۹. همان، ص ۱۵۲.

۱۰. همان، ص ۱۵۷.

۱۱. همان، ص ۳۹۳.

۱۲. قصه حمزه، ج ۱، صص ۱۶-۱۷.

۱۳. طرسوسی، ج ۲، ص ۴۳۴.

۱۴. بنونیست، ص ۹.

می‌کند.^۱ در موارد معدودی نیز زنان در نقش حکیم پادشاه دیده می‌شوند. اروهده از معدود زنان حکیم است.^۲

زائل‌کننده طلسمات و جادوی جادوگران: تنها کسی که طلسمات و جادوهای گونه‌گون ابکر جادو را زائل می‌کند، کوبلهون حکیم است.^۳ همو در جایی دیگر از قصه طلسم مهطنطسیه، دختر لاطوس شاه، را که بر لشکر اسکندر به جادو باران و تگرگ می‌باراند، زائل می‌کند.^۴

مهندس سازه: از معدود ویژگی‌هایی است که به حکیمان نسبت داده شده و دلیل آن هم دانایی و حکمت ایشان است. بطلمیوس حکیم چگونگی ساخت ناره را به اسکندر آموزش می‌دهد.^۵

سازنده ابزار فن آورانه: افلاطون برای اسکندر آینه‌ای همچون جام جم می‌سازد که در آن بروج دوازده‌گانه نگاشته شده است. آن را بر مناره‌ای می‌نهند رو به مردم، به گونه‌ای که از آنجا روم و حال و اوضاع مردم روم دیده می‌شود.^۶

پزشک: برای مثال وقتی امیر حمزه را زهر می‌دهند، حکیمی به نام اقلیمون او را درمان می‌کند.^۷ البته برخی از این حکیمان در نقش طبیب در پوشش ضدقهرمان ظاهر می‌شوند. چنانکه مزدک حکیم با دارویی ویژه، حمزه را نابینا می‌کند.^۸

خلقت‌های گوناگون و فراواقعی

به باور زرنر، در آیین زروان این جهان با همه مظاهرش در خور اهمیت است، از این رو، نباید نگاهی منفی بدان داشت. کل جهان مادی و طبیعی انسان را در مرحله‌ای از عروجش به عالم بالا مدد می‌رساند و از او حمایت می‌کند؛ آب‌ها گیاهان را تغذیه می‌کنند و گیاهان حیوانات را و حیوانات غذای آدمی را فراهم می‌کنند. بدین ترتیب، کل جهان مادی مقدس است.^۹ زرنر معتقد است در جهان‌بینی زروانی همه چیز مادی است و مینو و عالم مینوی وجود ندارد.^{۱۰} از سوی دیگر مهرداد بهار همه خلقت‌های گونه‌گون را زاده تن کیومرث، نخستین انسان، می‌داند، از جمله مردمان آبی، گلیم‌گوشان و یک چشمان و دوال‌پایان

۱. طرسوسی، ج ۲، صص ۲۵۴-۲۵۷.

۲. همان، ص ۳۶۴.

۳. همان، صص ۴۸۸-۴۹۸.

۴. همان، ص ۵۶۱.

۵. همان، ص ۵۳۱.

۶. همان، صص ۵۲۳-۵۲۴.

۷. قصه حمزه، ج ۱، ص ۱۴۵.

۸. همان، ج ۲، ص ۴۷۳.

۹. زرنر، طلوع و غروب زرتشتی‌گری، ص ۱۰۴.

۱۰. همان، ص ۳۳۹.

و خرس و کپی^۱.

در *داراب‌نامه* گزارنده داستان به بیانی استعاری به آفرینش زروان اشاره می‌کند. داراب از هر نقالیس درباره سرگذشت هیکلِ خورش می‌پرسد و او می‌گوید این هیکل بازمانده خلقی است که در پس کوه قاف می‌زیستند، چون زانشان فرامی‌رسید همه خروش برمی‌گرفتند و آن گاه می‌افتادند و می‌ترکیدند و از میان ایشان فرزندی بیرون می‌آمد از جنس سنگ.^۲ راوی قصه اشاره‌ای به مؤنث یا مذکر بودن این موجودات نمی‌کند. چنانکه زروان نیز خنثی است و خود به خود در زهدان فرزند می‌زاید. زنر نیز زروان را یک اصل دوجنسه می‌داند که نام کامل وی «زروان خوش خوریک» است.^۳ در جایی دیگر گزارنده قصه به خلقت‌های دو جنسه یا خنثی اشاره می‌کند که نیمی از سال نر و نیمی دیگر ماده هستند. جزیره سلاطت زنانی دوجنسه دارد که شش ماه در شهوت زنانند و شش ماه در شهوت مردان.^۴

به نظر می‌رسد اشاره به خلقت‌های گوناگون در این قصه‌ها با آفرینش دو گانه خدای خیر و شر در ارتباط باشد. اگر این گفته کریستن‌سن را قبول کنیم که در گاتاها جهان نیک و بد در برابر هم قرار دارند،^۵ در این صورت تقابل آفرینش‌های خیر و شر نیز پذیرفتنی خواهد بود. اساس خلقت زروانی بر «ماده»‌گرایی و «طبیعت»‌محوری است. یکی از دلایل گیرایی داستان *داراب‌نامه* حضور خلقت‌های گوناگون در آن است. چنانکه گزارنده داستان می‌گوید این عجایب مختلف را خداوند برای آن آفرید تا شک از دل او برخیزد: «... دلیل بر آنک خداوند عالم و آفریدگار بنی آدم، زمین را بر پشت گاو و ماهی آفریده است تا شک از دل او برخیزد...»^۶ در جایی دیگر از این کتاب، در قصه تندیس مهاییل، نیز راوی زمینه‌ای فراهم می‌آورد تا دگر باره به بحث شک و تردید زروانی اشاره کند.^۷ زنگیان یکی از گونه‌های موجودات فراواقعی و تجسمی از خلقت دیگرگون زروان هستند.^۸ این زنگیان آدمی‌خوارند. در حقیقت این موجودات محصول خطای آفرینش زروان‌اند. اینکه برخی موجودات همچون حمدونگان سر شیر دارند و دست و پای آدمی و به زبان آدمی سخن می‌گویند،^۹ ناشی از همین خطای آفرینش زروان است. نکته جالب اینکه قهرمان در رویارویی با بیشتر این موجودات در پی نابودی کامل آنان بر نمی‌آید و با

۱. بهار، ص ۱۴۱.

۲. طرسوسی، ج ۱، صص ۲۷۶-۲۷۷.

۳. زنر، طلوع و غروب زرتشتی‌گری، ص ۳۶۲.

۴. طرسوسی، ج ۲، ص ۳۲۵.

۵. کریستن‌سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۱۶۰.

۶. طرسوسی، ج ۱، ص ۹۵.

۷. همان، ج ۲، ص ۳۰۰.

۸. همان، صص ۱۷۷، ۲۵۶، ۴۱۸-۴۱۹.

۹. همان، ج ۱، صص ۱۶۲-۱۶۷.

ترفندهایی از آنان می‌گذرد، گویی او خلقت این موجودات را پذیرفته است.^۱ به باور بهار در اعتقادات مزدیسنی هر کدام از دو بُنان دوره حکمرانی دارند و در این دوره اهرمزد را نابودگری آفرینش اهریمن نبایست.^۲ از دیگر خلقت‌های شگفتی که در *داراب‌نامه* به نام آنها اشاره شده موارد زیر است: مرغان شاخ‌دارِ فیل‌رُبا،^۳ موجوداتِ آبی که سر و پایی چون شیر دارند و دو چشم چون دو طاس پرخون و دندانی چون یشک گراز،^۴ درخت سخنگو و درختی که میوه‌های آن چون آدمی سر و دهان و زنخدان و گوش دارند،^۵ مردمان یک چشم جزیره ملکوت،^۶ زنان آبی،^۷ ماری که چون دهان بر دریا می‌گذارد، دریا می‌خروشد و سر وی تا آسمان می‌رسد،^۸ جزیره خرگوشان که اندامی چون اندام آدمی و شاخی بر میان سر و گوش‌هایی چون گوش خر دارند،^۹ سگساران جزیره نوط،^{۱۰} موجودات دریایی جزیره سباط که روی و صورتی چون آدمی دارند، با چنگال‌هایی همچون عقاب که دست و پا و چشم و ابرو به هم پیوسته چون چادری فراخ دارند،^{۱۱} گلیم‌گوشان جزیره نظرون‌شاه،^{۱۲} مرغ ساکن در کوه ملکوت که هزار رنگ دارد و به زبان آدمی سخن می‌گوید،^{۱۳} دیوان ساکن در کناره کوه ملکوت که صورت‌هایی چون شیر، پیل و مار دارند،^{۱۴} دوال‌پایان، مردمانی با سر و روی چون مرغان و به تن چون آدمیان، گرگساران، موجوداتی به سر چون گرگ و به پای چون آدمیان، مردمان یک چشم بر تارک سر، گلیم‌گوشان که خانه‌هایشان از استخوان ماهی است و سیمرغ سخنگویی که روی و سینه چونان آدمیان دارد.^{۱۵}

در قصه حمزه نیز از این خلقت‌های شگفت دیده می‌شود: جزیره دوال‌پایان،^{۱۶} اسب‌سران، گاو‌سران، شترسران، طوطق‌سران، سگ‌سران و زاغ‌سران،^{۱۷} سیمرغ سخنگو و دیوانی با اشکال مختلف و خارق‌العاده

۱. همان، صص ۱۲۲-۱۲۶.

۲. بهار، ص ۷.

۳. طرسوسی، ج ۲، ص ۲۴۹.

۴. همان، ج ۱، ص ۱۵۷.

۵. همان، صص ۱۶۹-۱۷۰.

۶. همان، ص ۱۷۷.

۷. همان، ص ۱۷۱.

۸. همان، ص ۱۸۷.

۹. همان، ص ۲۷۱.

۱۰. همان، ج ۲، ص ۳۳۴.

۱۱. همان، صص ۳۵۸-۳۵۹.

۱۲. همان، صص ۳۹۵-۳۹۶.

۱۳. همان، صص ۴۴۶-۴۴۵.

۱۴. همان، ص ۴۵۸.

۱۵. همان، صص ۵۷۰-۵۷۷.

۱۶. قصه حمزه، ج ۱، ص ۱۲۳.

۱۷. همان، صص ۲۱۳، ۲۵۵.

در کوه قاف،^۱ پیل گوشان،^۲ دیوانی با اشکال شگفت^۳ و سمندون دیو که به شکل یک دیو هزار دست و هفت سر بر حمزه ظاهر می‌شود.^۴ در قصه حمزه نیز به زنگیان اشاره شده است، مردم جزیره قضا و قدر،^۵ زنگیان آدمی خوار شهر باختر^۶ و مردم نیستان.^۷

نتیجه‌گیری

در قصه‌های مورد پژوهش در این جستار ما به‌وضوح تأثیر باورها و اعتقادات ملی ایرانی را می‌بینیم. زروانیسم یکی از مهم‌ترین و فلسفی‌ترین مکاتب اندیشگانی و اعتقادی ایران در برهه تاریخی ساسانیان است که تأثیر مستقیمی بر روایات و قصه‌های عامیانه داشته است. با توجه بدانچه در متن مقاله آمد، نتایج پژوهش نشان از بازتاب باورهای زروانی در قصه‌های مورد پژوهش دارد. پیش‌بینی و اسطرب‌نگری به‌عنوان یکی از ویژگی‌های آیین زروانی در کشف هویت افراد، یافتن افراد و اشیای گمشده، دریافت سعد و نحس در امر ازدواج و انجام کارها، طالع نوزاد و مولود، طالع حال و اوضاع افراد، رصد زمان سفر و پیش‌بینی امور نظامی و جنگی در دو قصه یادشده کاربرد داشته است. نگاه منفی به زنان یکی دیگر از مؤلفه‌های زروانیسم است، گرچه بسامد آن در *داراب‌نامه* بسیار بیش از قصه حمزه است. خیانت به پدران و شوهران، و به تبع آن به سرزمین، به خاطر کامجویی از مضامین پرسامد در این حوزه است. در باب تقدیر و سرنوشت باید گفت بنا به رگه حماسی‌ای که در این قصه‌ها وجود دارد، این باور بسیار پُررنگ بازتاب یافته است. یکی از جلوه‌های تقدیر و سرنوشت در قصه‌های بررسی شده فرّ است. انحراف شمشیر از گردن مجرم، وزش ناگهانی باد و توفان، پدیدار شدن ناگهانی اژدها و جانوران دریایی، ندای غیبی، باران و تگرگ، غم، شیر نگهبان، الهام و اندیشه غیبی، خواب و رؤیا و... از جلوه‌های مجسم فرّ و تقدیر برای پاسداشت قهرمان است. یکی دیگر از اصول زروانیسم اعتقاد به جزا و پاداش این جهانی در برابر جزا و پاداش آن سری است. شخصیت‌های منفی قصه نتیجه تبعی‌کردار خود را می‌بینند و از سزا و جزای آن سری آنها سخنی به میان نمی‌آید. نکوهش از و زیاده‌طلبی یکی دیگر از محورهای زروانیسم است که در قصه‌های مورد بررسی، به‌ویژه در *داراب‌نامه*، مظهر آن حکیمان و زاهدان یزدان‌ترس هستند که بیشتر آنان مجرد، بی‌مال و مکتت و بی‌زن و فرزند و در نهایت سادگی و قناعت می‌زیند. اعداد دوازده و

۱. همان، صص ۲۳۰-۲۳۶.

۲. همان، ص ۲۴۱.

۳. همان، ص ۲۴۲.

۴. همان، ج ۲، صص ۴۲۸.

۵. همان، صص ۴۸۸-۴۸۹.

۶. همان، ص ۵۲۰.

۷. همان، ص ۵۲۵.

هفت از اعداد پُرسامد و رمزی در قصه‌هاست. دوازده برج و هفت اختران بر آفرینش مادی احاطه دارند و تمام آفرینش به دست آنان هدایت و تنظیم می‌شود. در موضوع بخت و اقبال، در *داراب‌نامه* در شش جا از زبان شخصیت‌های داستان به نقش انکارناپذیر بخت و اقبال مستقیماً اشاره شده است. در بحث حکیمان، آنان در این قصه‌ها یا به شکل زاهد یزدان‌پرستِ معتکف، پیشگو، وزیر و مشاور پادشاهان ایفای نقش می‌کنند و یا به‌عنوان عامل طلسم‌شکن و زائل‌کننده جادو معرفی می‌شوند و نهایتاً در درمانگری و طبابت چون پزشکی حاذق عمل می‌کنند. نمونه نمادین حکیمانِ قناعت‌پیشه بی‌مال و مکننت لقمان است و آن دسته از حکیمانی که از دریا برمی‌آیند و در دریا ناپدید می‌شوند و ابزار جادویی به قهرمان می‌بخشند. در نهایت خلقت‌های شگفت و موجودات فراواقعی که محصول خطای آفرینش زروان هستند. اسطرلاب‌نگری با ۴۸ مورد، عدد رمزی هفت با ۳۶ مورد، محتوم بودنِ سرنوشت با ۳۰ مورد، حضور حکیمان با ۲۹ مورد، خلقت‌های گوناگون و فراواقعی با ۲۹ مورد، عدد رمزی دوازده با ۲۶ مورد، نگاه منفی به زنان با ۲۵ مورد، جزا و پاداش این جهانی با ۱۲ مورد، بخت و اقبال با ۸ مورد و نکوهش آز با ۷ مورد به‌ترتیب بیشترین بسامد را در این دو قصه دارند. نتیجه پژوهش بیانگر این موضوع است که رگه‌های اجتماعی و اعتقادی یک ملت را در بافتی غیر از متون تاریخی و به زبانی غیرمستقیم و ارجاعی نیز می‌توان دریافت.

کتاب‌نامه

- آذرگشسب، اردشیر، *مراسم مذهبی و آداب زرتشتیان*، تهران: انتشارات فروهر، ۱۳۵۸.
- اذکایی، پرویز، «قبیله مغان»، چپستا، سال یازدهم، شماره ۱۰۱، مهر ۱۳۷۲.
- امین، میثاق، «زروان در گذر تاریخ»، *فصلنامه پژوهشی اقوام و مناهب*، سال چهارم، شماره شانزدهم، پاییز ۱۳۸۹.
- بهار، مهرداد، *پژوهشی در اساطیر ایران*، پاره نخست، تهران: آگه، ۱۳۶۲.
- بنونیست، امیل، *دین ایرانی*، ترجمه بهمن سرکارتی، تهران: قطره، ۱۳۷۷.
- جلالی مقدم، مسعود، *آیین زروانی: مکتب فلسفی عرفانی زرتشتی بر مبنای اصالت زمان*، تهران: گوته، ۱۳۷۲.
- دولت‌آبادی، هوشنگ، *جای پای زروان، خدای بخت و تقدیر*، تهران: نی، ۱۳۷۹.
- رحیمی، مصطفی، «زروان کیست»، بخارا، شماره ۲۴، خرداد و تیر ۱۳۸۱.
- زنر، آر. سی، *زروان یا معمای زرتشتی‌گری*، ترجمه تیمور قادری، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۴.
- _____، *طلوع و غروب زرتشتی‌گری*، ترجمه تیمور قادری، تهران: مهتاب امیرکبیر، ۱۳۹۵.
- شهرستانی، عبدالکریم، *ملل و نحل*، تصحیح سید محمدرضا جلالی نائینی، ترجمه افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی، تهران: اقبال، ۱۳۵۰.
- شیپمان، کلاوس، *مبانی تاریخ ساسانیان*، ترجمه کیکاوس جهانگیری، تهران: فرزانه روز، ۱۳۸۵.

صولتی چشمه چاهی، یحیی و حسین کلباسی اشتری، «جایگاه زمان در نزد دهریون»، فصلنامه حکمت و فلسفه، سال دهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۹.

طرسوسی، ابوظاهر، *دارابنامه*، به کوشش ذبیح‌الله صفا، ج ۲، تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۸۹.

غضنفری، کلثوم، «باورهای زروانی در داستان رستم و اسفندیار»، ادب پژوهی، سال نهم، شماره ۳۴، زمستان ۱۳۹۴.

قصه حمزه، به کوشش جعفر شعار، ج ۲، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۷.

کریستن سن، آرتور، *مزدآپرستی در ایران قدیم*، ترجمه ذبیح‌الله صفا، تهران: هیرمند، ۱۳۷۶.

_____، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، تهران: صدای معاصر، ۱۳۸۵.

گزیده‌های زادسپرم، ترجمه محمدتقی راشد محصل، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۵.

معین، محمد، *مزدیسنا و ادب پارسی*، ج ۲، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۴.

مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، تهران: توس، ۱۳۶۴.

نیبرگ، هنریک ساموئل، *دین‌های ایران باستان*، ترجمه سیف‌الدین نجف‌آبادی، تهران: مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ‌ها، ۱۳۵۹.

هینلز، جان، *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه زاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: چشمه، ۱۳۷۳.

Newman, A. H. and E. F. Scott, "Aeons", *Encyclopedia of religion and ethics*, Edited by James Hasting, vol. 1, New York: Charles Scribner's Sons, 1920.